

دیگر به جنگل

نمی‌رویم

نویسنده :

ماری هیگینگ کلارک

مترجم :

جبرائیل نعمت‌زاده

سرشناسه : کلارک، مری هیگینز، ۱۹۳۰ م. Clark, Higgins
عنوان و نام پدیدآور : دیگر به جنگل نمی‌رویم / نویسنده ماری هیگینز کلارک: مترجم جبرائیل نعمت‌زاده.

مشخصات نشر : تهران: هاشمی، ۱۳۹۱.

مشخصات ظاهری : ۳۹۹ ص.

شابک : 978-964-7199-26-1

وضعیت فهرست‌نویسی : فیا

یادداشت : کتاب حاضر از متن فرانسوی اثر تحت عنوان

"Nous n'irons plus au bois, 1992" به فارسی برگردانده شده‌است.

موضوع : داستان‌های آمریکایی -- قرن ۲۰ م.

شناسه افزوده : نعمت‌زاده، جبرائیل، ۱۳۲۵ -- مترجم .

رده‌بندی کنگره : PS ۲۵۶۶ J / ۱۵ د ۹۴ ۱۳۹۰

سند دیجیتال : ۸۱۳ / ۵۴

شماره کتاب‌شناسی ملی : ۲۵۴۷۹۵۲



انتشارات هاشمی

دفتر مرکزی و فروشگاه شماره ۱: میدان ولیعهد، مقابل سفارت عراق، شماره ۱۶۸۵، تلفن: ۸۸۹۳۸۸۳۸

فروشگاه شماره ۲: پاسداران جنوبی، شماره ۱۷۹، تلفن: ۲۲۳۳۳۲ - ۲۲۸۹۰۶۲۷

دیگر به جنگل نمی‌رویم

نویسنده: ماری هیگینز کلارک

ترجمه: جبرائیل نعمت‌زاده

توبت چاپ: اول ۱۳۹۳

آماده‌سازی چاپ: شرکت قلم

چاپ و صحافی: خاشع

شمارگان: ۲۲۰۰ نسخه

ISBN: 978-964-7199-26-1

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۷۱۹۹-۲۶-۱

nashre_hashemi@yahoo.com

بها: ۱۹۰۰۰ تومان

مقدمه

ماری بیگن کلاس، که بعد از تحمل سختیها و با پشت سر گذاشتن بسیاری از ناموفقیت‌ها، زندگی و تلاش پیگیر به عنوان یک نویسنده، شهرت پیدا کرد، در سال ۱۹۴۹ متولد شد و در همانجا رشد یافت. یازده سال بیشتر نداشت که پدرش دار فانی را وداع گفت و مادرش تربیت و تامین معاش او را بر عهده گرفت. بعد از اتمام تحصیلات مقطع دبیرستان، او به همراه هم کلاس منشیگری را گذراند و توانست سه سال در یک آژانس تبلیغاتی مشغول کار شده و کمک شایانی را به اقتصاد خانواده نماید. محبت آژانس مسافرتی روی او تأثیرش را گذاشت و نقشه سفر به نقاط مختلف دنیا کشید. در سال ۱۹۴۹ به عنوان مهماندار هواپیمایی پان امریکن در مسافرتی بین‌المللی کار کرد و به تمام کشورهای اروپایی و آسیای شرقی و آفریقای مسافرت نمود. او در خاطراتش نوشت: "من انقلاب سوریه را در جریان سفرم در دیوار برلین را با چشمهای خود دیده‌ام". بعد از یک سال پر از تجربه همسایه‌ی نزدیکی که نه سال از خودش بزرگتر بود- در واقع او در شانزده سالگی می‌شناخت- ازدواج کرد. بلافاصله بعد از مدتی که از

ازدواج وی و وارن کلارک^۱ گذشت نویسنده‌گی را شروع کرد. ابتدا داستانهای کوچک می‌نوشت. مدتی بعد نیز به عنوان نویسنده برنامه‌های رادیویی مشغول به کار شد.

شوهرش در سال ۱۹۶۴ بر اثر سکته قلبی درگذشت و او بیوه شد. همزمان که برای رادیو کار می‌کرد تلاش مضاعف کرد تا به نوشتن کتاب هم بپردازد. هر روز ساعت پنج بامداد از خواب برمی‌خاست و تا ساعت هفت، قبل از عزیمت به محل کار خود، به نگارش می‌پرداخت تا بلکه دست به نوشته‌هایش معاش پنج فرزندش را که همگی به مدرسه می‌رفتند، تامین نماید.

سپس از نگارش از جمله «بچه‌ها کجا می‌روند؟» و «غریبه تماشا می‌کند» در ساختن فیلمنامه مورد استفاده سینماگران واقع شده که در این راستا تعدادی از داستانهای کوتاهش در قالب فیلمهای تلویزیونی در معرض دید علاقه‌مندان قرار گرفته است.

او همواره آرزو می‌کرد که به سوی آورد دانشگاه شود. بالاخره این آرزوی وی محقق شد و در سال ۱۹۷۹ در رشته فلسفه در مرکز دانشگاه لینکلن مشغول به تحصیل شد و موفق به اخذ مدرک کارشناسی ارشد گردید و در سال ۱۹۹۸ از سوی دانشگاه فوردهام افتخار به دریافت دکترای افتخاری شد. مدتی تولیت دانشگاه فوردهام را بر عهده داشت و اینک نیز همین سمت را در کالج پروایدنس، مرکز پزشکی دانشگاه کالج برعهده دارد و تاکنون بیش از هیجده دکترای افتخاری از دانشگاه‌های مختلف به وی اعطا شده است.

کتابهای وی در فرانسه بیشتر از هر جای دیگر طرفدار دارد. در سال ۱۹۸۰ اولین جایزه ادبیات پلیسی را از آن خودش نمود. در ۱۹۹۸ جایزه ادبی جشنواره فیلم به وی تعلق گرفت و در سال ۲۰۰۰ از سوی وزیر

۱. Warren Clark

وقت فرهنگ فرانسه بالاترین عنوان شوالیهی تربیت هنر و ادبیات به او اعطاء گردید. در همان سال از طرف موسسه هنر نویسندگان آمریکا جوایز ادوارد را به خاطر کسب افتخار استاد بزرگ سال ۲۰۰۰ از آن خود کرد. در سال ۲۰۱۱ موسسه ویژه‌ای برای اعطای جایزه یا عنوان مارک هیگینگ کلارک تأسیس شد. علاوه بر این او صاحب چندین عنوان بین‌المللی نیز هست از جمله در سال ۱۹۸۸ او به عنوان رئیس کنگره جرم در سازمان ملل برگزیده شد.

مارک هیگینگ کلارک کسی است که به آئین دین مسیحیت بسیار پایبند بوده و دارای عناوین مختلف از سوی کلیسای کاتولیک است. امروزه آثار مردم‌پسند بسیاری هیگینگ کلارک در سرتاسر دنیا به زبانهای مختلف ترجمه و در دسترس علاقمندان قرار می‌گیرد. تنها در ایالات متحده آمریکا در حدود هشتاد میلیون نسخه از کتابهایش چاپ شده و در بازار کتاب به فروش می‌رسد. او بیش از بیست و چهار عنوان کتاب به رشته ترجمه آورده است از جمله: بچه‌ها کجايند؟ (۱۹۷۵)، بیگانه تماشا من کنند (۱۹۷۸)، کلاف سر ستون می‌افتد (۱۹۸۰)، گریه در شبانگاه (۱۹۸۲)، بارها تماشا کن (۱۹۸۴)، بانوی من دیگر گریه بس است (۱۹۸۷)، آنگاه همه شکار من به خواب می‌رود (۱۹۸۹)، موسیقی عاشقان، عاشقان می‌رضند (۱۹۹۰)، دورا دور شهر- دیگر به جنگل نمی‌رویم (۱۹۹۲)، امیدوارم بیست و یک (۱۹۹۲)، مرا به یاد آور (۱۹۹۴)، بگذار معشوقه صدایت کنم (۱۹۹۵)، سکون کسب (۱۹۹۵)، ماه منیر (۱۹۹۶)، وانمود کن که نمی‌بینیش (۱۹۹۷)، تو مال منی (۱۹۹۸)، چیز در جریان یک شب (۱۹۹۸)، باز هم همدیگر را خواهیم دید (۱۹۹۹)، قبل از خداحافظی من (۲۰۰۰)، در خیابانی که تو ساکنی (۲۰۰۱)، دختر کوچولوی بابا (۲۰۰۲)، دور دوم (۲۰۰۳)، شب هنگام از آن من است (۲۰۰۴)، هیچ جا خانه آدم نمی‌شود (۲۰۰۵) و علاوه بر اینها او سه مجموعه داستان

پزشکی نیز نگاشته است مانند: سندروم آناستازیا و داستانهای دیگر (۱۹۸۹) برنده لاتاری: داستانهای آلویرا و ویلی (۱۹۹۴) و غیره.

او همراه دختر خود به نام کارول هیگینگ کلارک نیز سه عنوان کتاب نوشته است: ستون تالار (۲۰۰۰)، آنگاه که به خواب می‌روی او تورا می‌بیند (۲۰۰۱) و دزد کریسمس (۲۰۰۴).

امید که خوانندگان محترم بعد از خواندن این کتاب نه تنها تصور نکنند که وقت گرانقدر خود را بیهوده تلف کرده‌اند بلکه برعکس کمر هم‌تخته کارهای بزرگی انجام دهند تا کشور عزیزمان ایران را بیش از پیش عنوان یک کشور فرهنگ‌دوست و دانش‌پرور به جهانیان معرفی نماید.

www.ketab.ir

پیش گفتار

لاری چهار ساله به وسیله یک زوج به نامهای بیک و اوپال از جلوی درب خانه بود و در کلبه‌ای داخل جنگل نگهداری می‌شود. اودو سال تمام در کنار این دو پریاها بود و به بهانه‌های مختلف آزار و اذیت می‌شد. بیک یک سوزن را که اوپال با اینکه می‌دانست که شوهرش مدام این دختر بچه را از او می‌دزد می‌دهد ولی از ترسش چیزی بر زبان نمی‌آورد. او تنها به بیک گریه می‌کرد که نباید هرطور که شده از شر آن دختر نجات یابند. آنها اسم لاری را به تغییر دادند. بیک برای اینکه او را بترساند جوجه‌ای را که به لاری داده بودند دختر بچه او را تنها مونس خودش می‌دانست و در تنهایی با آن بازی می‌کرد با یک چاقو سر برید و آن را در حالی که هنوز جان داشت در جلوی پیشانی لاری رها کرد و مرغ بی سر که خورش به اطراف می‌پاشید، انقدر سال سال زد تا مرد. بیک خطاب به وی گفت: "اگر حتی یک کلمه راجع به او و اوپال و یا هر بلایی که بر سرت می‌آوردم، با کسی حرفی بزنی سرت را از تن من همین جوجه، می‌برم".

دو سال از زمان ربوده شدن لاری می‌گذرد. آنها دختر کوچولو را که شش ساله شده است - برای اینکه برایشان دردسر درست نکنم می‌آورند و در مقابل مدرسه‌ای رها می‌کنند. دربان مدرسه او را پیدا می‌کند.

لاری پس از مدتی به آغوش خانواده‌اش بازمی‌گردد.

هفته سال بعد، بیک و اوپال زندگی جدیدی با اسامی واقعی خوشان؛ بابی و کارلا هاوکینز شروع می‌کنند. اکنون بیک عنوان کشیش پروتستان (روراند) را دارد. در این اثنا دومین شوک "مرگ پدر و مادر در جریان یک حادثه رانندگی" در زندگی به لاری وارد می‌شود. در بیست و یک سالگی حافظه وی مختل شده و گذشته را به کلی فراموش می‌کند. خاطرات دو سال اسارتش کم رنگ می‌شود و مشکل جدید روانی منجر به بیماری "چند شخصیتی" گریبانش را می‌گیرد.

ریا در کان سایه به سایه دنبال وی می‌گردند که مبادا یک مرتبه او را در راه دستگیر کنند. در دو سال در بند بودنش را بیاد بیاورد و برای آنان در دسترس باشد.

هنوز بیست و یک سالگی لاری تمام نشده بود که تیتز اول روزنامه‌ها و جراید به وی اطلاع می‌دهد که باید و به جرم قتل استاد زبان انگلیسی خویش دادگاهی شده و محکوم به اعدام شده است. استادی که حس دلبستگی پدری و فرزندی با لاری داشت.

خواهرش سارا به بیگناه بودنش ایمان دارد. چون او به هیچ عنوان یادش نمی‌آید که چنین جرمی را مرتکب شده باشد. سارا به کمک یک روانپزشک اجازه‌ی ترخیص از زندان و بستن وی در بیمارستان روان‌پزشکی لاری را از دادگاه می‌گیرد.

WWW.KETAB-IR